فلسفه تحلیلی چگونگی صیرورت یک فلسفه

جهان تفکر آدمیان چه بسا به میزان تاریخ تفکر بشر است و در هردوره ای از تفکر بشر ، زیست جهان کنونی وی ، شکل دهنده تفکر وی بوده است. خواستها ، امیال و احساسات و هیجانات بشر قطعا بر شیوه و نگرش تفکر انسان تاثیرات شگرفی را گذارده است.

بشر در ابتدایی و بدویترین شکل از تفکر به دنبال یافتن پاسخ به پرسشهایی بود که دیگر نه اسطوره ها و نه ادیان مختلف وی را سیراب نمینمود. چرا که ادیان در نهایی ترین اشکال تفسیر آن تفکیک میان اعمال انسانی از نیک و بد را به وی می آزمود . واین سخن پایانی تمامی ادیان است. آری ادیان راه سعادت انسان را به وی مینمایاند . اما برای روح های بزرگ و اندیشه های بلند قطعا کافی نخواهد بود. چرا که اندیشه های بزرگ فراتر از هدایت ، چگونگی اوضاع بشر را در علوم مختلف میجوید و سعی میکند خود آغاز کننده و اتمام کننده پرسشهای هستی قلمداد نماید.

اولین تلاشهای انسان در جهت یافتن پاسخ به پرسشهای کلان خود را همانگونه که در تواریخ مختلف فلسفه آورده اند ، بحث از ماده المواد جهان در برمیگیرد. از مکتب ملطی (تالی، انکسیمندر، انکسیمندس) این پرسش آغاز گشته و در دوره های مختلف بعدی نیز پرسشهای اساسی بشر حول محور هستی قرار دارد.

تاریخ فلسفه بشر که با پرسش از هستی شناسی(Ontology) آغاز شده و با معرفت شناسی (Epistemology) ادامه یافته و اکنون به ایستگاه فلسفه تحلیلی (Analytic philosophy) رسیده است و فلاسفه هر دوره به پرسشهای ان دوره پاسخ گفته اند هر چند در طول این دوره عظیم ، علم متواضع گشته و عقل بر سرجای خود بازگشته است و انسان مدرن اکنون دیگر به این باور رسیده است که در برابر علم باید سر فرود آورد و از سویی دیگر در برابر آن پرسشهایی ننهاد که پاسخ بدانها از عهده ان خارج باشد.

اما در فلسفه های دوران متقدم په حاصل آمده بود که فلاسفه دوره های متاخر سعی در بازسازی و اصلاح و چه بسا تغییر رویکرد را جایگزین پرسشهای متقدم نمودند.

آنچه برای پاسخ به این پرسشها به نظر میرسد در مرحله اول عبارتست از زیست جهان هر دوره از تفکر فلاسفه در دورانهای مختلف و پرسش متناسب با آنها و در مرحله بعد ظهور و بروز علم جدید و رویکرهای انسان مدرن به علم هرچند در برخی دوره ها این رویکردها مانند رویکرد ریاضی به فلسفه در دوره های بعد نیز تکرار شد.

در واقع مشکلاتی که فلاسفه تحلیلی بر سر راه شناخت واقعیت می دیدند یک ابهام اساسی داشت و ان اینکه معتقد بودند مفاهیم خاص فلسفی به لحاظ ساختار زبانی مبهم است و این ابهام منجر به استفاده غلط در محاورات فلسفی گشته و فلاسفه را به اشتباه انداخته پس تا معنای واژگان و ملاک معنا داری به زعم فلاسفه تحلیلی بازشناسانده نشود مفاهیمی همچون وجود و ماهیت و جوهر و عرض و سایر مفاهیم فلسفی بارمعنایی خاصی را به ما القا نمیکند و همین مساله باعث اختلاف آرای فلاسفه در باب مسائل فلسفی شده است. همچنین نتیجه این خواهد شد که مسائل فلسفی را باید از نقطه تحلیلی زبان آغاز کرد و یافته های فکری فلاسفی پیشین به نوعی رها شده و دیگر نیازی به استفاده و یا خوض در اختلافات تارخی اندیشه فلاسفه پیشین نخواهد بود.

همانگونه که کانت پرسش به پاسخهای فلسفی را عبور از فیلتر ذهن میدانست و ذهن را نیز در کسب واقعیت سهیم میدانست فلاسفه تحلیلی معتقدند این پاسخها به پرسشهای کلان فلسفی باید از راه تحلیل زبان بگذرد و تا مسئله زبان و ملاک معناداری روشن نشود در راه رسیدن به پرسشها به بیراه خواهیم رفت.

باز هم در اینجا نوعی شباهت میان فلسفه کانت و فلسفه تحلیل وجود دارد و آن اینکه در فلسفه کانت ذهن در شناخت ، موضوعیت دارد و طریق محض برای رسیدن به حقیقت نیست .همین امر درباره فلسفه تحلیلی صدق میکند و زبان برخلاف نظر فلاسفه متقدم و کلاسیک فقط نقش طریقیت ندارد بلکه خود جزیی از موضوع است. بسیار تفاوت دیدگاه وجود دارد بین تفکری که زبان را فقط به عنوان یک ابزار برای رسیدن به هدفی میداند و میان تفکری که زبان را نیز به عنوان خود هدف نیز در نظر میگذراند. و همین امر نقد جدی فلاسفه قاره های و اگزیستانسیالیسم به فلاسفه تحلیلی است.

ریشه ها و مبانی فلسفه تحلیلی به تجربه گرایی انگلیسی که با لاک و بارکلی و هیوم شکل گرفته است بازمیگردد و از روشهای تجربی و حسی و نه عقلی برای حل مسائل فلسفی بهره میجوید.

سپس آگوست کنت فیلسوف فرانسوی که نظریه وی در باب تقسیم ادوار تاریخ به ربانی- الهی و فلسفی –انتزاعی و علمی – تجربی ، مشهور است ، و وی را بنیانگذار پوزیتیویسم میدانند ، قائل به افراطی ترین شکل از تجربه گرایی شد که علم را

مساوی با امورتجربی و حسی محض میدانست و نقطه آغازینی برای گرایشات فلسفی تجربی بعدی از جمله فلسفه تحلیلی و نظریه های اتمیسم منطقی و پوزیتویسم منطقی فراهم آورد.

اما عامل دیگری که در شکل گیری فلسفه تحلیلی نقش داشت ، اجتماعی بود به نام حلقه وین که توسط موریس شکلیک استاد دانشگاه ؤمان تشکیل شده بود و شماری از دانشمندان و ریاضیدانان را دورهم برای مباحثی پیرامون تجربه گرایی گرد آورده بود.

نتیجه این سلسله مباحث به آنجا رسید که به نام پوزیتیویسم منطقی (logical positivism) مشهور شد. دانلاد در مقاله فلسفه تحلیلی و فلسفه زبان مینویسد:

((پوزیتیویسم منطقی در درجه اول نظریه ای ضد متافیزیکی بود ؛ بنا به این نظریه جز از راه علوم تجربی نمیتوان جهان را شناخت . پوزیتیویست هاسعی داشتند روشی را برای اثبات دو نکته وضع کنند.1: در چه صورت نظریه ای که علی الظاهر در باب جهان است، فی الواقع نظریه ای متافیزیکی است. 2:چنین نظریه ای عملا بی معناست. برای روش این دو مساله اصل تحقیق پذیری (principleof verification) توسط اعضای حلقه وین پذیرفته شد))

به طور خلاصه مفاد اصل تحقیق پذیری هر اموری است که قابلیت بالفعل برای مورد تحقیق قرار گرفتن داشته باشد . و فقط امور حسی و تجربی قابلیت تحقیق پذیری دارند. با این معنا پرواضح است که قضایای مابعدالطبیعی و امور متافیزیک از دایره شمول این اصل خارج است چون به هیچ عنوان قابلیت برای تحقیق پذیری و آزمون پذیری ندارد زیرا که از سنخ امور تجربی نیستند .

اما در واقع مشکل پوزیتیویست های منطقی حل نشد چرا که قضایای بسیاری از جمله قضایای اخلاقی و ارزشی و دینی و کلامی عملا بی معنا شده و عملا هیچ روشی برای بررسی صدق و کذب این نوع قضایا ارائه نشد.

سپس به دنبال راه حلی برای این نوع قضایا بودند . عده ای بر این باور بودند که قضایای فوق الذکر عیب صوری دارد و نه مادی .این قسم را برخلاف منطق سنتی منطق سمبولیک می نامند که توسط کارناپ و رایشنباخ و کواین پیگیری میشد.

عده دیگر از جمله مور و ویتگنشتاین عیب این قضایا را در ماده آنها میدانستند. از این قسم به عنوان فلسفه تحلیلی نام می بریم.

که هدف آن ایضاح واژگانی است که فلاسفه در مسائل فلسفی با آنها روبرو میشوند.

اما فلاسفه تحلیل نیز در یک طبقه خاص قرار نمیگیرند و ماحصل فلسفه تجربی آنگلوساکسون میوه های مختلف فلسفی به بارآورده است. هر چند مشترکات بسیاری از جمله توجه به ابهامات زبان به عنوان امر مشترک میان فلاسفه تحلیلی مورد اتفاق نظر است.

چهار محور اساسی که فلاسفه تحلیلی به آنها پرداختند عبارتست از :

1: نقد و رد متافیزیک

2:چرخش زبانی(Linguistic Tutn)

3:طبیعت گرایی (Naturalism)

4:نسبت میان فلسفه و علم[1]

پیشینه بحث از نقد و رد متافیزیک چه بسا با اندیشه های فلاسفه تجربی همراه و آغاز شده باشد اما روند نقد و رد آن در اندیشه فلاسفه تحلیلی با بروز پوزیتویسم منطقی شتاب دو چندان گرفته است.اما در آثار راسل و ویتگنشتاین ، مور و فرگه به یک میزان مورد ردو نقد واقع نشده است و هر یک با اختلاف نظر خود پیرامون مسادل فلسفی در این امر مشترک هستند.

در محور دوم یعنی چرخش زبانی فرگه به اصل بافت (Contex principle) می پردازد و به گمان دامت در کتاب ریشه های فلسفه تحلیلی این اصل نقطه آغازین فلسفه تحلیلی است و از همین جاست که دامت فرگه را بنیانگذار فلسفه تحلیلی میداند.

---

[1] :سروش دباغ ، سلسله مقالات فلسفه تحلیلی

به طور خلاصه اصل بافت در کلام فرگه یعنی معنا در جمله نهته است و نه در یک کلمه و به عبارتی دیگر ملاک معنا داری قرار داشتن یک کلمه در سیاق جمله است و از همین جاست که کلام معنا پیدا میکند. پس به گمان فرگه کوچکترین واحد معنا داری همانا جمله است و نه کلمه

سومین محور یعنی طبیعت گرایی رویکرد فلسفه تحلیلی را بنا بر طبیعت انسانی تلقی میکند. و رویکر کاملا انسانی و طبیعی به فلسفه دارد.

در محور چهارم تلقی خاصی از علم و فلسفه در میان فلاسفه تحلیلی رایج است و عدهای از ایشان فلسفه را همان علم میدانند و عده ای دیگر روش فلسفی را غیر از روش علمی می پندارند.

اما فلاسفه تحلیلی در چه مواضعی از فلاسفه قاره ای جدایی میگزینند.و اساسا نقاط افتراق آنها در چیست؟ آیا این اختلاف ناشی ازتعلق به منطقه جغرافیایی خاصی است و یا خیر؟ آیا میتوان در موضوعی رای فلاسفه تحلیلی و قاره ای را در هدف فلسفه متحد دانست؟

به نظر میرسد آنچه فلسفه تحلیلی را از غیر خود جدا میکند نه وجه امپریسیتی و علمی این رویکرد بلکه در اصل پرسشی است که به عنوان یک فیلسوف از متعلق شناخت خویش دارد. در فلسفه تحلیلی فیلسوف دیگر به غایت فلسفه که شناخت موجود مطلق باشد نظر نمیکند.از سویی دیگر دغدغه او حل مسئله ذهن و عین و رویکرد های معرفت شناختی حول این مساله و اصل معرفت شناختی نیز نمیباشد .بلکه آنچه فلسفه تحلیل بدان میپردازد باز کردن گره از بند زبان است تا اندیشه را سمت و سویی بخشد تا از رهگذر نقصان زبان سالم عبور کند چه اینکه اگر این مشکلات زبانی نمی بود فلاسفه در ادوار و ازمان تاریخ در پی حل اختلافات خویش ناشی از عدم کاربست صحیح زبان دچار نمی آمدند. فلسفه تحلیلی مدعی است مشکلات پیش آمده بر سر راه فلاسفه عدم عنایت به بحث زبان بوده است و نادیده انگاشتن آن سبب اختلافات فراوان انان گشته است.

به عبارتی دیگر وظیفه فلاسفه تحلیلی صرفا تحلیل عقلی و روشن کردن مفاهیم بنیادی راجع به زبان نیست . بلکه وظایف دیگری نیز وجود دارد. طبقه بندی کنشهای زبانی ، طبقه بندی کاربردها یا نقشهای زبان ، طبقه بندی انواع ابهامات ، طبقه بندی انواع عناصر زبانی و طبقه بندی گونه های متنوع استعاره ، نقش استعاره در گسترش زبان ، روابط درونی میان زبان و تفکر و فرهنگ ، جنبه های ویژه زبان شاعرانه و مذهبی و اخلاقی از همین وظایف است.[۲]

در واقع یک فیلسوف قاره ای پرسش خود را چنین آغاز میکند(چگونه بفهمم؟) این در حالی است که یک فیلسوف تحلیلی پرسش خود را چنین آغتز میکند (این گزاره صادق است یا کاذب؟) از همین روی است که تلاش فلاسفه قاره ای از جمله هایدگر به بحث از هرمنوتیک و روشهای فهم می پردازد. و فلاسفه تحلیلی ملاک معنا داری را جزء روشهای خود قرار میدهند.

از سویی دیگر فلسفه قاره ای در تمامی اموری که مورد سوال از پیرامون خود قرار میگیرد به نوعی به دنبال راه حل و حل مشکلات از رهگذر روش فلسفی خاص خود است همانکونه که فلاسفه اگزیسنانسیالیست بیشتر تلاش خود را صرف وجود انسانی و مسائل انسانی و حل مشکلات انسان از لحاظ رونشناختی نمودند و برای فلسفه شان عملی قائل بودند. و این انتقاد را به فلاسفه تحلیلی وارد میدانستند که این رویکرد به فلسفه موجب این شده است که فلسفه از میان مردم رخت بر بسته و به حوزه آکادمیکی که خاص برخی فلاسفه است ، محدود شده است تا انجا که اصطلاحات فلسفه نیز دستخوش تغییر اساسی قرا گرفته است.

اما فلاسفه تحلیلی علی رغم انتقادات بر رویکرد و تلقی خاص خویش از فلسفه پای فشاری نموده تا جایی که در اواخر قرن بیستم و تمامی قرن بیست و یکم را قرائت تحلیلی از فلسفه غالب شده است.بزرگان فلسفه تحلیلی از فرگه تا ویتگنشتاین با خلق آثار عظیم علمی و جهد و تلاش خویش بر پایه علوم تجربی و همراه نمودن تفکرات عصر خویش روش تحلیلی را در حوزه فلسفه تحلیلی بسط و گسترش دادند.هر چند فیلسوفی مانند ویتگنشتاین موفق به خلق دو اثر و دو تفکر در حوزه تحلیلی گشت و تلاشهای فرکه نیز در حوزه منطق جدید کاستی های منطق ارسطویی را جبران نمود.

فرگه با طرح مقالاتی همچون مقدمه مبانی حساب و مفهوم نگاری به زعم مایکل دامت پرسش رایج و رویکرد فلسفه را از معرفت شناسی به زبان شناسی سوق داد پس وی را میتوان بنیانگزار فلسفه تحلیلی قلمداد نمود.

---

[۲] : فلسفه زبان . پ آکستون ، ترجمه نادر جهانگیری

فرگه در بحث از منطق و همچنین در بحث از اصل بافت و چرخش زبانی نقش بسیار پررنگ و به سزایی در شکل گیری فلسفه تحلیل داشته است.وی در جای جای آثار خویش همانند رساله مفهوم نگاری و مبانی حساب وسایر مقالات تاثیر گزار مانند مقاله اندیشه به بحث از طرح جدید خود می پردازد.

کار فرگه در اصل ریاضیات بود اما پیچیدگی های مفهوم عدد برای وی به عنوان یک امر مشکل در آمده بود. از اینجا بود که فرگه به دنبال راه حل برای حل مشکل خود به تغییر اساسی و جدی در مبای منطق دست زد.و طرحی در انداخت که تاکنون در مورد منطق ارسطویی ناگفته و غیر مکشوف باقی مانده بود.همین نکته که فقط جمله ملاک معنا داری است و کلمه فی نفسه واجد و حاوی بار معنایی نیست وی را بر آن داشت تا قوانین مربوط به جملات و ویژگی های معنا دار را شرح دهد.

در رساله مفهوم گرایی در باب جمله ، آنچه ملاک معنا داری است جمله است و ویتگنشتاین از این نظر بدیع فرگه در تراکتاکوس و پژوهشهای فلسفی بهره جسته است، جمله ، هر آن اندیشه ای است که یک واحد تام و کامل است . اما اجزای این واحد به نوبه خود تام و مستقل نیست بلکه اجزا فاقد معنا هستند. به طور مثال وازه سرخ تا در جمله قرار نگیرد به طور مستقل فاقد معنا است بلکه گل سرخ است دارای معنا است. اما ساختار اندشه(Thought) چیست؟ به زعم فرگه اندیشه از شی (Object) و مفهوم (Consept) و یا از شی و نسبت (Relation) تشکیل شده است. و این سه غیر قابل تعریف است.

وی در دلالت شناسی به جایگاه (اسناد) اهمیت ویژه ای قائل است و نسبت بین یک قضیه را فقط ابزار زبانی برای نشان دادن حالت اسنادی میداند ، درحالی که محمول خود واجد معنای ثبوتی خود است. فره سپس به نحو شناسی می پردازد و اصطلاحات کلاسیک از موضوع و محمول را بنا بر تعبیر خاص خود در باب نسبت ، را به بخش اسمی و بخش محمولی تغییر میدهد.

جرج ادوارد مور نیز از آن دسته فلاسفه ای بود که علی رغم اینکه تبحری در ریاضیات نداشت اما پیچیدگی های زبانی را منشا اصلی بروز اختلاف در میان فلاسفه ای میدید که به زعم وی فلسفه چیزی جز همین آرای اختلاف برانگیز فلاسفه نبوده است و برای رهایی از این اختلافات چاره ای جز ارجاع به پرسشهای نخستین فلاسفه و و نقش تحلیل زبان وجود ندارد.پس چاره ای جز اصلاح کاربست زبان باقی نمی ماند.

همچنین مور نیز همانند سایر فلاسفه تحلیلی به ایده آلیسم هگلی حمله می برد و هرگونه متافیزیک را نفی می کند و خود نیز قائل به رئالیسم افراطی میگردد. حمله به ایده آلیسم هگلی نقطه اشتراک فیلسوفان تحلیلی است زیرا تفکرات ایده آلیستی هگلی مبتنی بر نظام سازی فلسفی است ، حال آنکه فلاسفه تحلیلی با هر گونه نام سازی فلسفی مخالفت می ورزند.به طور خلاصه مفاد ایده الیسم مطلق گرا اینست که " جهان فیزیکی فقط متعلق به جهان نمودهاست و نه بودها و در نتیجه باید جهان را متشکل از اعیان متمایز قلمداد کرد و فقط می توان نسبتهایی که میان اعیان برقرار است را توصیف کرد زیرا که فقط کل یا امر مطلق دارای واقعیت است" [3].در یکی از جنجالی ترین مباحث فلسفه تحلیل که بحث از زبان عادی و خصوصی است مور جانب زبان عادی را میگیرد . زبان عادی زبانی است که عرف بشر برای رسانیدن مقصود خود از واژگان بکار می برند و در واقع استعمال عرف از واژگان و معانی آنهاست . کسانی که در فلسفه تحلیلی موافق دیدگاه زبان عادی هستند معتقدند زمانی که فلاسفه موضوعات فلسفی را بررسی میکنند با همین زبان عرف به فهم مسائل فلسفی می پردازند و معتقد بودند ابداع زبان خصوصی یا زبان صوری اخلال به غرض کاربرد زبان است. مدافعان نظریه زبان متعارف ویتگنشتاین متاخرو مور هستند که از زبان عادی دفاع می کنند. از سویی دیگر مدافعان ابداع زبان خصوصی معتقدند فهم عرف در مواردی نمی تواند مقصود از سخن فلاسفه را ادا نماید سپس به ابداع منطق صوری پرداختند و مفاهیم فلسفی را در قالب این منطق نمادی در اوردند.مثالی که دالان در مقاله فلسفه تحلیلی و فلسفه زبان میزند این است که در دو جمله (ببرها گاز می گیرند و ببرها وجود دارند) وجود ببرها محمول بر موضوع نیست و از جمله صفات ببرها به حساب نمی اید بلکه در منطق نمادی وجود با نماد محمولها نشان داده نمیشود.مدافعان این دیدگه عبارتند از راسل و کارناپ و ویتگنشتاین متقدم.

اما برتراند راسل فیلسوف تجربی و مشهور انگلیسی نیز سهم گسترده ای در بسط و ترویج و کاربست مفاهیم تحلیل زبانی را دارا بود . راسل که با ریاضیات اغازیده بود و هویت فلسفی خود را مرهون مباحث ریاضیات است . و در بحث از زبان عادی و خصوصی قائل به زبان خصوصی که همان بکار بردن زبان صوری در موضوعات و مسائل فلسفی است می باشد. پس بنیان فلسفه راسل بر روش منطق نمادین استوار است.

همچنین در مجموعه مقالات اتمیسم منطقی روش منطق نمادین خود را برای تحلیل مسائل فلسفی بکار بست.

---

[3] : مقاله فلسفه تحلیلی و فلسفه زبان ، ک .س دانلان

در سطح زبانی ، این اتمها گزاره های اتمی هستند ، یعنی ساده ترین احکامی که می توان درباره جهان صادر کرد.و در سطح مدلول زبان ، این اتمها ساده ترین واقعیتهای اتمی هستند که به کمک گزاره های اتمی قابل بین اند. و در گام بعدی گزاره های مولکولی که ساختار پیچیده تری دارند.[4]

و در نهایت به اجزایی برسند که دیگر قابل تجزیه به عناصر زبانی نباشد.

در مقاله توصیفها (Description) نیز راسل به تمایز میان وصفهای معین و غیر معین اشاره میکند و منطق سنتی را نیز برای بررسی آن کافی نمیداند. چرا که مورد و محل قضایا در منطق سنتی واقعیات نیست در حالی که به زعم راسل منطق همان قدر با دنیای واقعی سروکار دارد که علم جانور شناسی . از همین روی راسل معانی غیر واقعی را نفی کرده و زیرا که انچه وجود ندارد واقعیتی نیز ندارد. مانند لفظ "اسب شاخدار " که یک توصیف غیر معین است .وچون قابلیت تعیین ندارد بی معناست. اما بن نظر راسل کدام گزاره ها و با چه شرایطی معنا دار است ؟ از نظر راسل فقط توصیف های معین معنادار است به طور مثال " فلان چیز به خصوص " یا " تنها ساکن لندن " چون دارای خصوصیت منحصر به فرد باشد نیست ، نمیتوان در مورد آن سخن گفت.اما در مورد " پادشاه کنونی انگلستان " میتوان سخن گفت . و خلاصه اینکه نقش راسل در فلسفه تحلیل به حدی است که حتی وی را پایه گزار و پدر فلسفه تحلیلی میدانند.

اما اگر از لودویک ویتگنشتاین به عنوان تاثیر گزار ترین و دوران ساز ترین فلاسفه تحلیل نام ببریم سخنی به گزافه نرانده باشیم. ویتگنشتاین به دو اصطلاح مشهور است اصطلاح اول به نام ویتگنشتاین متقدم که با اثر تراکتاتوس یا همان رساله منطقی فلسفی حضور دارد. در این دوره فلسفی ویتگنشتاین به تدقیق و ایضاح نظریه اتمیسم منطقی رسل می پردازد و در واقع آنرا شرح میکند.که از آن به نظریه تصویری (The picture theory) یاد میکنند.

مفاد نظریه تصویری زبان این است که به ازای هر اسمی بتوانیم به معادل آن اشاره کنیم و ان معادل تصویر آن اسم قرار بگیرد.

وی در تراکتاتوس فلسفه را آن چیزی می داند که دربردارنده جنبه سلبی از موضوعات خود از نه اثباتی به طور مثال وجود برف پاک کن برای خودرو چیزی به ان اضافه نمیکند بلکه مانع از تجمع برف و باران به روی شیشه خودرو میگردد .

ویتگنشتاین دو نوع ایده الیسم تجربی بارکلی و ایده آلیسم استعلایی کانت را در تراکتاتوس اورده است به همین روی تراکتاتوس را باید در دل سنت آلمانی دید. تراکتتوس در واقع هفت موضوع اصلی دارد که ذیل هر کدام بندهایی بنا بر توضیح آورده شده است.

بنا به نظر وی در تراکتاتوس گزاره ها ابتدا به معنا دار و بی معنا تقسیم می شوند آنگاه گزاره های معنادار متصف به صدق و کذب می شوند و عملا گزاره های بی معنا متصف به صدق و کذب نمیشوند پس صدق و کذب گزاره ها فرع بر معنا داری آنهاست. همچنین بنا بر نظریه تصویری زبان معنا یک امر نشان دادنی است.

گرایش به زبان خصوصی در تراکتاتوس محور دیگری از مباحث ویتگنشتاین است . وی همچون راسل و کارنپ به دنبال زبان ایده آلیست که بتوان از کژ تابی های زبان عرفی فاصله بگیرد و مفاهیم را در قالب آن نشان دهد. و قول به زبان خصوصی یکی از تمایزات دو دوره فکری وی است.

در واقع مفاد تراکتاتوس عبارتست از بسط و شرح اتمیسم منطقی و نظریه تصویری زبان که فقط مختص امور واقع است و این واقعیات امور در فقرات 1 و 2 تراکتاتوس به چشم میخورد.

اما ویتگنشتاین متاخر که با اثر پژوهشهای فلسفی مشهور است به کلی با ویتگنشتاین دوره متقدم و تراکتاتوس متفاوت است.

اکنون دیگر قائل به زبان خصوصی نیست و زبان عادی را ترجیح میدهد. و نظریه زبان تصویری رد میشود.

به طور کلی تفاوت پژوهشها با تراکتاتوس در مسائل زیر است:

در پژوهشها مساله اینست که فلسفه از کجا و چگونه به وجود می آید؟ در رساله، وظیفه فلسفه تعیین زبان معنادار از زبان بی معنا است؛ یعنی بیان نسبتی که بین زبان و جهان از جنبه تصویری برقرار است که این امر از راه تحلیل گزاره های غیراولیه به گزاره های اولیه و درنتیجه متعین شدن معنا حاصل می شود. در پژوهشها، فلسفه از این جا آغاز می شود که چون گزاره ها

---

[4] : مقاله فلسفه تحلیلی و فلسفه زبان ، ک .س دانلان

در معرض سوءتفاهمند و فرزند آن پریشان اندیشی و پریشان گویی است. فلسفه باید با تحلیل، از نوعی دیگر و متفاوت با رساله، جلوی این سوءتفاهم ها را بگیرد؛ اگر این سوءتفاهم ها نبود فلسفه زاده نمی شد.

مسائل پژوهشها نیز به امور زیر خلاصه میشود:

زبان تصویر واقعیت ها نیست بلکه از تعدادی بازی های زبانی تشکیل شده است؛

زبان غایات و مقاصد عدیده ای دارد: وصف، امر، خواهش، تسمیه و...؛

معنای کلمه منوط به بازی زبانی معینی است که در آن واقع شده است؛

مسائل فلسفی مسبّب از سوءتفاهم و خلط بازی های زبانی با یکدیگر است؛

فلسفه ورزی این است که این سوءتفاهم ها را با تحلیل قواعد بازی های زبان و پیدا کردن قواعد صحیح بازی برطرف کرد؛

مشکل فلسفی مثلاً از این مغالطه ناشی می شود که جملاتی را که خبر، گزارش، یا وصف نیستند خبر، گزارش یا وصف به شمار آوریم؛ این مغالطه در فرایند «فهمیدن» رخ می دهد که «من می فهمم» را خبر یا وصف درباره چیزی بدانیم یا احساسات باطنی را به صورت خبر بیان کنیم و حال آنکه هیچکدام از آنها خبر نیستند.

معنای جمله را باید طریقه استعمال آن دانست، نه مدلول آن. «دنبال معنا نروید، دنبال کاربرد بروید.»[5]

تراکتاتوس و پژوهشها ه اموری همچون دین و خدا و اخلاق و هنر نیز پراخته است که در مجال این بحث نمی گنجد.

فلسفه تحلیلی نمایندگان دیگری همچون کارنپ و همچنین مکتب اکسفورد دارد ، اما با توجه به اهمیت این افراد در فلسفه تحلیلی سعی شده تا بدانها پرداخته شود.

---

[5] : براین مگی، فلاسفه بزرگ، ترجمه عزت الله فولادوندص545